

بررسی تطبیقی عناصر داستان در داستانهای کوتاه

مصطفی لطفی منفلوطی و جلال آل احمد

دکتر قاسم مختاری^۱



چکیده

امروزه داستان و داستان نویسی از مهم‌ترین ارکان ادبیات به شمار می‌رود و شناخت عناصر داستان به درک بهتری از آن منجر می‌شود. برای شناخت عناصر داستان‌های ایندو نویسنده، به درونمایه، راوی، توصیف صحنه و موضوع پرداخته شده است. غالباً، درونمایه‌ی داستانهای این دو نویسنده را جامعه و افراد آن تشکیل می‌دهد که با واقع‌گرایی به تصویر کشیده شده است. از لحاظ زاویه‌ی دید یا راوی داستان، منفلوطی بیشتر از اول شخص که عموماً، قهرمان داستان نیز می‌باشد بهره برده است؛ اما در مقابل آل احمد به دلیل ناآشنایی با اقتضائات زوایای دید در داستان، روایتی از هم گسیخته را در داستان‌هایش ارائه کرده است. در توصیف‌ها منفلوطی، از فکر و دید خلّاقش جهت بارور کردن داستان سود برده، بدون اینکه به افراط روی آورد؛ اما آل احمد در این زمینه، در توصیف محیط‌های خانوادگی و بویژه زنانه افراط کرده است. البته هر دو داستان‌پرداز در تصویرگری و صحنه پردازی توانایی ویژه‌ای دارند. در زمینه‌ی موضوع، منفلوطی تنها به بیان مشکلات اجتماعی پرداخته است؛ ولی آل احمد، علاوه بر بیان مشکلات، علت‌های اجتماعی آن را نیز مورد توجه قرار داده است تا بدین وسیله اثرش را آموزنده و هدفمند سازد.

کلید واژه: مصطفی لطفی منفلوطی، جلال آل احمد، داستان‌نویسی، عناصر داستان

مقدمه

دو زبان فارسی و عربی از دیرباز اشتراکات فراوانی را در زمینه‌های ادبی داشته‌اند که از دلایل آن میتوان به همجواری ایران که سرچشمه زبان و ادب فارسی است با کشورهای عرب زبان و نیز ریشه‌های فرهنگی و دینی که میان مردم این سرزمین‌ها وجود دارد اشاره داشت. «کمتر دو زبان از دو تیره‌ی مختلف می‌توان یافت که تا این حد در یکدیگر تأثیر گذاشته باشند؛ تا جایی که بدون هیچ تردید و تأملی می‌توان گفت که مهم‌ترین زبانی که شگرفترین تأثیر را در زبان عربی گذاشته؛ زبان فارسی می‌باشد و مهم‌ترین زبانی نیز که زبان فارسی را تحت تأثیر قرار داده؛ زبان عربی است» (الک، ۱۹۸۶: ۹).

این مقاله در پی آن است تا با بررسی تطبیقی برخی از عناصر داستان در داستان‌های کوتاه منفلوطی و آل‌احمد، نشان دهد آل‌احمد با سالها فاصله از منفلوطی، اندیشه‌هایی را بیان کرده و آثاری را از خود بر جای نهاده که تا حدود زیادی به اندیشه‌ها و آثار منفلوطی همانند است؛ گویی آل‌احمد سیر اندیشه‌های منفلوطی را در بیشتر زمینه‌ها پی‌می‌گیرد؛ هر چند آل‌احمد در طی تحصیلات خود به آموختن زبان و ادب عربی نیز روی آورده؛ اما هیچ یک از پژوهش‌های انجام شده به این نکته که جلال آل‌احمد در نویسندگی خود از منفلوطی و سبک و محتوای آثار او تأثیر پذیرفته باشد اشاره‌ای نکرده است. برخی ادب پژوهان درباره‌ی جلال آل‌احمد و منفلوطی بگونه‌ای مستقل و جدا از هم، پژوهش‌هایی انجام داده‌اند که از آن جمله جلال رحیمیان مقاله‌ای به نام «تجزیه و تحلیل گفتمانی داستان مدیر مدرسه در دو سطح خرد و کلان» (ر.ک: نشریه‌ی ادبیات دانشگاه باهنر کرمان، زمستان ۸۱ شماره ۱۲)، داود نادمی نیز مقاله‌ای با عنوان «اندیشه‌های سیاسی جلال آل‌احمد» (ر.ک: مجله‌ی حافظ، اسفند ۸۴، شماره ۲۵)، حمید عبداللهیان نیز مقاله‌ی «مضامین و اندیشه‌های مشترک در داستانهای جلال آل‌احمد

و ابراهیم گلستان» (ر.ک: فصلنامه‌ی پژوهش‌های ادبی، پاییز ۸۳، شماره ۵)، اکرم جودی مقاله‌ی «جلال آل‌احمد و غربزدگی» (ر.ک: مجله‌ی ندای صادق، تابستان ۷۸، شماره ۱۴) و همچنین مصطفی جوانرودی مقاله‌ای با عنوان «بدبینی منفلوطی» (ر.ک: مجله‌ی کتاب‌ماه ادبیات و فلسفه، مهر ۸۴، شماره ۹۶) را نگاشته‌اند. با توجه به گسترده‌ی موضوع و محدودیت بررسی تمامی داستان‌های این دو نویسنده، در این مقاله تنها به بررسی داستان‌های کوتاه آنها پرداخته شده است؛ بنابراین پس از نگاهی گذرا به زندگی آن دو، به بررسی تطبیقی برخی از عناصر داستان از جمله درونمایه، موضوع، راوی و توصیف در داستان‌های کوتاه این دو نویسنده خواهیم پرداخت.

نگاهی کوتاه به زندگی و آثار مصطفی لطفی منفلوطی:

مصطفی لطفی منفلوطی روز دهم ذی‌الحجه سال ۱۲۹۳هـ (۳۰ / ۱۲ / ۱۸۷۶ م) در کرانه غربی رود نیل در شهر منفلوط از شهرهای استان «أسیوط» مصر در خانواده‌ای اهل علم و تقوا دیده به جهان گشود. پدرش قاضی «منفلوط» و یکی از بزرگان شهر بود که نسب او به امام حسین (ع) برمی‌گردد؛ به همین دلیل به او لقب «سید» نیز داده شده است (ر.ک: کحاله، ۳: ۱۹۳۳، ۸۸۷).

در سال ۱۸۸۷ در سن یازده سالگی وارد دانشگاه الأزهر مصر شد. ده سال علوم دینی و لغت را در آن فرا گرفت؛ ولی به دلیل خشکی و بی‌روحی علوم و تعلیمات تقلیدی، تحصیلاتش را کامل نکرد (ر.ک: وادی، ۱۹۷۱: ۸). سپس به حلقه‌ی مریدان «محمد عبده» پیوست و سخت شیفته او شد (عویضه، ۱۹۹۳: ۱۸). پس از روی کار آمدن سعد زغلول که از شیفتگان قلم و ادب منفلوطی بود، او را به سمت وزارت فرهنگ گماشت و پس از اینکه سعد پاشا به عنوان وزیر دادگستری منصوب شد منفلوطی را به نزد خود برد و او را وکیل نمایندگان مجلس و دبیر دفتر خود قرار داد تا اینکه جنگ

داخلی آغاز شد و منفلوطی در مقاله‌های خود از «سعد بک» دفاع کرد و به همین دلیل از سمتش عزل شد (همان: ۳۲). شیخ محمد عبده، سعد زغلول و شیخ علی یوسف، برجسته‌ترین تأثیر را در تکوین شخصیت ادبی وی داشتند (ر.ک: زیات، ۱۴۱۹: ۳۴۱). آثار منفلوطی را عموماً مقاله‌های او تشکیل می‌دهد که می‌توان آنها را به چهار دسته‌ی ادبی، اجتماعی، داستانی و سیاسی تقسیم کرد:

(۱) **مقالات ادبی:** به دو دسته مقاله‌های ادبی خالص و مقالاتی که در موضوعاتی ویژه نوشته شده‌اند تقسیم می‌شود. از برجسته‌ترین مقاله‌های ادبی خالص او می‌توان به «الغد» و «أیها المحزون» اشاره داشت (ر.ک: عویضه، ۱۹۹۳: ۷۶).

(۲) **مقاله‌های اجتماعی:** در آنها به نقدی ارزشمند از جامعه، مفاهیم، عادات و تقلیدها می‌پردازد و به چند بخش عدالت اجتماعی، اخلاق و غربزدگی تقسیم می‌شود.

(۳) **داستانها:** منفلوطی این دسته از مقالات خود را در یک چهارچوب داستانی عام ارائه می‌دهد تا بوسیله آنها افکار و نظرات خود را بیان کند.

(۴) **مقاله‌های سیاسی:** آنها را در رابطه با انقلاب‌هایی که در مصر رخ داده نوشته است. او با این مقالات نه به عنوان یک سیاستمدار، بلکه مانند یک نویسنده‌ی وطن پرست وارد عرصه‌ی سیاست می‌شود (ر.ک: عویضه، ۱۹۳۳: ۱۲۸ به بعد).

نگاهی کوتاه به زندگی و آثار جلال آل احمد:

جلال آل احمد در یازدهم آذر ماه سال هزار و سیصد و دو در یکی از محله‌های قدیمی تهران به نام سید نصرالله به دنیا آمد. در سال‌های پایان دبیرستان با عقاید دو تن از شخصیت‌های تاثیرگذار زمانه‌ی خود آشنا شد؛ یکی روحانی‌ای به نام شریعت سنگلجی و دیگری احمد کسروی. افکار این دو، گرچه بعدها از سوی آل احمد مورد نقد قرار گرفت؛ اما همواره تا پایان عمر تأثیری نازدودنی بر تفکراتش داشت (شیخ رضایی، ۱۳۸۵: ۱۱-۱۴).

باشند، یا اینکه خانواده‌های نادان آنها، این سن را برای آنها تشخیص داده باشند؛ خانواده سایه‌ی او را سنگین می‌دانند و از او بیزاری می‌جویند؛ خوردن و آشامیدن و نشستن و برخاستن او را می‌شمارند و او را بار سنگینی بر دوش خود حس می‌کنند و اینکه هیچ حقی برای او در خانه‌ای که سودی از او به آن نمی‌رسد وجود ندارد. آنان بسیار مشتاق هستند که کسی به خواستگاری بیاید - حال هرکس که باشد - و مزده‌ی رهایی از دخترشان را به همراه داشته باشد» (همان: ۱۰۵)

آل‌احمد نیز از طرفداران سر سخت آزادی زنان در جامعه است، اما آزادی که آل‌احمد به آن اعتقاد دارد با آزادی غربی متفاوت است. غرب، آزادی زنان را بدون هیچ قید و شرط می‌خواهد؛ در حالی که جلال چنین آزادی (در زمینه حجاب) را باعث ایجاد فساد و تباهی می‌داند. «آل‌احمد با نشان دادن ضعف و حقارت زنان از یک طرف و راههای بهبود وضعیت آنان که بسیار به اندیشه‌های فمینیستی نزدیک است از طرف دیگر، سعی می‌کند وضعیت آنان را بهبود بخشد. او فقر، خرافات، عدم خود باوری و بی سوادى زنان را از دلایل حقارت زنان در جامعه می‌داند» (ر.ک: مجله‌ی حافظ، فروردین ۱۳۸۴، شماره‌ی ۱۳) زنان داستانهای آل-احمد بیشتر زنان سنتی ایرانی یعنی خانه‌دار و ساده و فاقد پیچیدگی و وضعیت خاص هستند.

«آل‌احمد از نویسندگانی است که دریافت، پرداختن به وضعیت زن ایرانی از راه سر کشیدن به فاحشه‌خانه‌ها، تا چه حد کهنه و مبتذل شده است و کوشید به جای رویکرد به توصیف‌های ناتورالیستی، علت‌های اجتماعی مسأله را مورد توجه قرار دهد» (عابدینی، ۱۳۶۹: ۱۷۹).

در داستان «سه‌تار» نمونه‌ی این موارد آمده است: «... من که زن ناقص العقلی بیشتر نیستم که کجا سرم میشه؟ این چه حرفیه میزنی؟ ناقص العقل کدومه؟ تو نباید بزاری شوهرتم این حرفا رو بزنه. حالا خودت داری می‌گیس؟ حیف که شما زنا چیزی

از دردی رنج می‌برد. دلم به حالش سوخت، از او پرسیدم چه مشکلی دارد؟ و او از گرسنگی خود شکایت کرد. تا جایی که در توانم بود از مشکل او کاستم و او را ترک کردم و به دیدار یکی از دوستانم که از ثروتمندان بود رفتم. بسیار شگفت زده شدم هنگامی که دیدم او نیز دست خود را بر روی شکمش گذاشته و از همان دردی می‌نالید که آن فقیر می‌نالید و زمانی که دلیلش را پرسیدم، از پرخوری خود شکایت داشت. با خود گفتم: شگفتا! اگر این ثروتمند آنچه از غذایش اضافه مانده بود را به آن فقیر می‌داد، هیچ یک از آنها از درد به خود نمی‌پیچیدند؛ زیرا شایسته است که ثروتمند آنقدر بخورد که گرسنگی و تشنگی‌اش بر طرف شود؛ اما به دلیل خودخواهی، او آنچه را از غذای فقرا دزدیده به سفره‌ی خود می‌افزاید و خداوند نیز به دلیل سنگدلی ثروتمند، او را با شکم درد مجازات می‌کند».

اما آثار جلال آل‌احمد را باید از نمونه‌های کلاسیک واقع‌گرایانه دانست؛ او در بیشتر داستان‌هایش به توصیف واقعیت‌های جامعه و ناهنجاری‌های آن از دیدگاه خود که پرده‌ای از بدبینی نیز بر آن سایه افکنده می‌پردازد. آل‌احمد بر خلاف منفلوطی تنها به بیان مشکل نپرداخته است، بلکه علت‌های اجتماعی آن را نیز مورد توجه قرار داده تا به این وسیله اثرش را آموزنده و هدفمند سازد.

به عنوان نمونه در «سه‌تار» اجتماع و بخش‌های مختلف آن را نشان می‌دهد تا بتواند سیاست بازی، جهل عوامانه، جهل مذهبی و فقر اجتماعی حاکم را به تصویر بکشد: «... با این افکار به دم در مسجد شاه رسیده بود و روی سنگ آستانه آن پا گذاشته بود که پسرک عطر فروشی که روی سکوی کنار در مسجد، دکان خود را می‌پایید و به انتظار مشتری، تسبیح می‌گرداند از پشت بساط خود پایین جست و میچ دست او را گرفت. ای لا مذهب! با این آلت کفر [سه‌تار] توی مسجد؟! توی خانه خدا؟! رشته‌ی افکار او گسیخته شد. گرمایی که به دل او راه می‌یافت محو شد... دعوا

در گرفته بود. خیلی‌ها دخالت کردند. پسرک هنوز فریاد می‌کرد، فحش می‌داد و به بی‌دین‌ها لعنت می‌فرستاد و از اهانتی که به آستانه‌ی در خانه‌ی خدا وارد آمده بود، جوش می‌خورد و مسلمانان را به کمک می‌خواست.

هیچ کس نفهمید چه طور شد. خود او هم ملتفت نشد، فقط وقتی که سه‌تار او با کاسه چوبی‌اش به زمین خورد و با یک صدای کوتاه و طنین‌دار شکست و سه‌تار پاره شد و سیم‌هایش، در هم پیچیده و لوله شد، به کناری پرید و او مات و متحیر در کناری ایستاد و به جمعیت نگریست؛ پسرک عطر فروش که حتم داشت وظیفه‌ی دینی خود را خوب انجام داده است، آسوده خاطر شد. از ته دل شُکری کرد و دوباره پشت بساط خود رفت و سر و صورت خود را مرتب کرد و تسبیح به دست مشغول ذکر گفتن شد...» (آل احمد، ۱۳: ۱۳۷۲).

راوی:

هر متن روایی، نیاز به واسطه‌ای دارد؛ فرد یا منبعی که آن را نقل کند. این صدا یا منبع که خبری را به اطلاع ما می‌رساند، راوی است. «راوی» کسی است که خیلی ساده داستانی را تعریف می‌کند (اخوت، ۱۳۷۱: ۸۸).

راوی با نام‌های مختلف و وظایف گوناگون شناخته می‌شود:

۱- راوی دانای کل نامحدود: که از قدیمی‌ترین اشکال روایت است و راوی همان نویسنده است که بر همه چیز آگاه و داناست؛ دانایی بی‌مکان و بی‌زمان. او نسبت به همه چیز دید کلی دارد (همان: ۹۶).

۲- دانای کل خشتی: که نقل قول‌ها و خاطرات را در کنار هم می‌چیند و حادثه را بازسازی می‌کند. برای دوره‌های طولانی تاریخی به واسطه‌ی قدرت حرکت بسیار این راوی، از آن استفاده می‌شود.

۳- دانای کل محدود یا سوم شخص ذهنی: که از ذهن افراد سخن می‌گوید.

۴- اول شخص مفرد: که شامل من قهرمان و من شاهد است.

۵- راوی ثانوی: که واسطه‌ی قهرمان گوینده‌ی داستان و خواننده می‌باشد (ر.ک:همان:

۱۰۹ - ۱۰۴).

۶- روایت نامه‌ای: که بر اساس مجموعه‌ای از نامه‌ها تدوین می‌شود.

۷- روایت یادداشت‌گونه: که یادداشت‌های روزانه یا هفتگی فرد را بیان می‌کند(میر

صادقی، ۱۵۲:۱۳۶۴-۱۵۱).

استفاده این دو نویسنده از این عنصر مهم در داستان را از تفاوت‌های آنها باید به

شمار آورد. منفلوطی در اغلب داستانهایش از زاویه دید اول شخص مفرد سود برده

است که همین موضوع داستانهای او را قابل پذیرش‌تر جلوه می‌دهد.

به عنوان نمونه منفلوطی در داستان «یتیم» با استفاده از زاویه‌ی دید اول شخص به

نقل احساسات و تجربیات خود پرداخته؛ از این رو داستان صمیمانه‌تر و مؤثرتر به نظر

می‌رسد: «فأحزنتني أن أرى في ظلمة ذلك الليلِ وَ سَكُونِهِ هَذَا الْفَتَى، الْبَائِسَ الْمَسْكِينِ

مُنْفَرِدًا بِنَفْسِهِ... (منفلوطی، ۱۴۳۰: ۶۸۳)

پس غمگین شدم با دیدن آن جوان تهی‌دست در حالی که به تنهایی در اتاق خالی

و سرد خود نشسته و لباس گرم یا آتشی برای دفع سرما ندارد و پیش از رسیدن به

سن درد و رنج از آنها می‌نالد، به گونه‌ای که در کنار خود هیچ غمخوار و یاوری را

نمی‌یابد. با خود گفتم باید پشت این چهره‌ی نحیف و رنگ‌پریده، زخمی جانکاه باشد

که جسم او را همچون خیمه‌ای ویران از هم فرو پاشیده. همچنان در جایم نشسته

بودم که دیدم کتابش را بست و آنجا را ترک کرد و به بستر خوابش رفت؛ من نیز به

بستر خود رفتم، مقدار کمی از شب باقی بود و از تاریکی آن اندکی بر جای مانده بود

و نزدیک بود که صبح، آن را در هم بیچد و بر آن غلبه کند.»

اما در مقابل، آل‌احمد به دلیل عدم آشنایی صحیح با راوی و زاویه‌ی دید در داستان و تغییر مداوم آن در میانه‌ی تعداد زیادی از داستانهایش، نتوانسته به روایتی درست در داستان‌هایش بپردازد.

به عنوان نمونه راوی در داستان «دید و بازدید عید» اول شخص مفرد است: «... ولی مجلس بیش از این به ما اجازه تعارف و تیکه پاره نمی‌داد. دور تا دور می‌گرد، پر از شیرینی‌فروشی و آجیل‌های خوش‌خوراک، از همه قماش مردمی یافت می‌شد. حتی آخوند متتها به لباس معمول و متجدد» (آل‌احمد، ۱۳۷۴: ۹).

در این داستان وجود راوی اول شخص (من) جز چسباندن تکه‌ها به یکدیگر هیچ لزوم داستانی ندارد. کار او صرفاً ثبت و ضبط رفتار بیرونی شخصیت‌هاست و گاه که احتیاج پیدا می‌کند به راوی دانای کل بدل شده و به درون ذهن شخصیت‌ها می‌رود: «در آن یک دم که سر خود را به عقب برگردانده بود و آنها را می‌پایید، نتوانستم دریابم به چه فکر می‌کرد، و یا چه خاطراتی از این دیدار در او زنده شده بود؛ اما هر چه باشد حدس‌هایی زدم. شاید او نیز وقتی کودکانی داشته که مرده‌اند، یا نمی‌دانم طور دیگر شده‌اند... و یا شاید به شوهر خود می‌اندیشید که او را طلاق داده بود؛ و یا خیلی چیزهای دیگر که من نمی‌توانستم دریابم» (همان: ۱۹).

و یا زاویه‌ی دید در داستان «افطار بی‌موقع» بگونه‌ای آشکار نادرست می‌نماید. «آمیز رضا تا نیم‌تنه خود را در زیر یک پتوی نیم‌دار پوشانده بود و بادبزنی به دست روی بام، در رختخواب خود دراز کشیده بود. باد گرمی که از روی بامهای کاه‌گلی و آفتاب‌خورده پایین شهر می‌گذشت، و سر و صدای خیابانهای شلوغ شهر را - و یا بوق طولیل یک اتوبوس را، و یا نوای خواب‌آور و دورسازی را که از رادیوی خانه‌ی اعیانی بر می‌خاست با خود می‌آورد، به پیراهن خیس و عرق کرده او می‌خورد، ولی هرگز گرمای اول شب را کفایت نمی‌کرد؛ و او را که پیراهن از روی شکم بالا زده بود

و به کمک یک بادبزن وصله دار خود را باد می‌زد، خنک نمی‌کرد» (آل احمد، ۱۹: ۱۳۷۴). داستان تا پیش از سه سطر پایانی دارای زاویه‌ی دید دانای کل نامحدود است و راوی به راحتی درون ذهن شخصیتها می‌رود. اما ناگهان در سه سطر پایانی، آل احمد راوی را بدون هیچ لزوم و یا قرینه‌ای به اول شخص تبدیل می‌کند: «... و نمی‌دانم شاید هم از این همه بدبختی و جهل به خنده افتاده بودند و به یکدیگر با اشاره چشم و ابرو، چشمک می‌زدند و ما را مسخره می‌کردند» (همان: ۲۶).

توصیف:

توصیف بیرونی:

از مشخصه‌های بارز آثار این دو نویسنده، علاقه‌ی زیاد آنها به شرح ظاهر شخصیت‌های داستان‌هایشان است.

منفلوطی در «الیتیم» وضعیت جسمانی و ظاهری قهرمان اصلی داستان را توصیف می‌کند: «سَكَنَ الْغُرْفَةَ الْعُلْيَا مِنَ الْمَنْزِلِ الْمُجَاوِرِ لِمَنْزِلِي مِنْ عَهْدٍ قَرِيبٍ فَتَيَّ فِي التَّاسِعَةِ عَشَرَ أَوْ الْعِشْرِينَ مِنْ عُمُرِهِ...» (منفلوطی، ۱۴۳۰: ۶۸۳).

مدتی است که در اتاق بالایی از خانه‌ی کناری من جوانی نوزده یا بیست ساله زندگی می‌کند... در برابرم جوانی رنگ پریده، ضعیف، لاغر و افسرده که به سوی چراغی روشن در گوشه‌ای از اتاق نشسته بود را می‌بینم. منفلوطی با توصیف وضعیت رنج آور جوان، خواننده را برای رخدادهای بعدی که برای قهرمان داستان واقع خواهد شد آماده می‌کند.

آل احمد نیز توانایی بسیاری در توصیف ظاهر افراد در داستان‌هایش دارد و نمونه‌ی بارز آن را می‌توان در «خانم زهت الدوله» از مجموعه‌ی «زن زیادی» مشاهده کرد: «خانم زهت الدوله قد بلندی دارد و این خودش کم چیزی نیست. دماغش

گر چه باریک است ولی...ای... بفهمی نفهمی میلی به سمت راست دارد. البته نه خیال کنید کج است. ابتدا اگر کج بود که فوراً می‌رفت و با یک جراحی پلاستیک راستش می‌کرد... صدایش خیلی نازک است، وقتی حرف می‌زند هرگز اخم نمی‌کند و ابروهایش و کنار دهانش وقتی می‌خندد اصلاً تکان نمی‌خورد (آل احمد، ۱۳۷۹:۴۸).

توصیف صحنه:

منفلوطی در کتاب «النظرات» در داستان «الدفین الصغیر» جایی که فرزندانش را در بهشت وصف می‌کند به خوبی توانایی خود را در صحنه‌پردازی داستان نشان می‌دهد: «یا بَنی، إِنْ قَدَرَ اللهُ لَكُمْ أَنْ تَتَلَقَوْا فِي رَوْضَةٍ مِنْ رِيَاضِ الْجَنَّةِ، أَوْ عَلَي شَاطِئِ غَدِيرٍ مِنْ غُدْرَانِهَا، أَوْ تَحْتَ ظِلَامٍ قَصِيرٍ مِنْ قُصُورِهَا فَادْكُرُونِي...» (منفلوطی، ۱۴۳۰: ۲۷)

ای فرزندانم، اگر خداوند مقدر فرموده که در باغی از باغ‌های بهشت یا ساحل جویباری از جویبارهایش یا در سایه‌ی کاخی از کاخ‌هایش شما را ببیند، پس به یاد من هم باشید، همانگونه که من به یاد شما هستم؛ در مقابل پروردگارتان همچون نمازگزاران بایستید و چون نیازمندان دستان کوچکتان را به سوی او دراز کنید و به او بگویید: پروردگارا! تو می‌دانی که این مرد بی‌نوا ما را دوست دارد و ما نیز او را دوست داریم؛ ولی روزگار میان ما جدایی افکنده و او پس از ما همچنان سختی‌ها و مصیبت‌های زندگی را تحمل می‌کند، در حالی که دیگر توانی برای او نمانده، و شور و شوق نسبت به او همچنان در ما وجود دارد و این شوق از گوارایی نعمت‌هایی که ما در جوارت می‌چشمیم کم نمی‌کند. پروردگارا! تو مهربانتر از آن هستی که بیش از این ما و او را عذاب دهی؛ پس ما را به او بازگردان یا او را به نزد ما بیاور... نه، فقط از او، آوردن من نزد شما را بخواهید؛ زیرا زندگی‌ای که من برای خود نمی‌پسندم برای شما نیز آن را نمی‌خواهم».

جلال آل احمد نیز در داستان «سه تار» تصویرگری و توانایی توصیف صحنه خود را نمایان می‌سازد:

«یک سه تار نو و بی روپوش در دست داشت و یخه باز و بی هوا راه می‌آمد، از پله‌های مسجد شاه با عجله پایین آمد و از میان بساط خرده ریز فروش‌ها و از لای مردمی که در میان بساط گسترده‌ی آنان دنبال چیزهایی که خودشان هم نمی‌دانستند، می‌گشتند، داشت به زحمت رد می‌شد. سه تار را روی شکم نگه داشته بود و با دست دیگر، سیم‌های آن را می‌پایید که به دگمه‌های لباس کسی یا به گوشه بار حمالی گیر نکند و پاره نشود» (آل احمد، ۱۳۷۲: ۷).

نتیجه:

در پایان می‌توان از این نوشتار نتایج زیر را به دست آورد:

- ۱ - منفلوطی و آل احمد به دلیل شرایط اجتماعی موجود در دوره‌ی خود، قریب به اتفاق درونمایه‌ی داستان‌های خود را جامعه و ناهنجاری‌هایی از جمله فقر، عقب‌ماندگی اجتماعی، فساد طبقات رفاه زده و مشکلات زنان قرار داده‌اند و از این طریق در بیداری قشرهای مختلف مردم کوشیده‌اند.
- ۲ - به طور کلی دید اجتماعی و اصلاحگر این دو نویسنده، سبب شده تا آنها به ندرت به سراغ موضوعات لطیفه وار بروند و در اغلب موارد به گونه‌ای آشکار و با دیدی واقع‌گرایانه که مشخصه‌ی اصلی موضوع داستان‌های آنها می‌باشد به نوشتن داستان روی آورند و لحن انتقاد گرایانه و افشا کننده‌ی خویش را حفظ کنند.
- ۳ - منفلوطی در روایت داستان‌هایش بیشتر از زاویه‌ی دید اول شخص سود برده که همین موضوع در حقیقت مانندی و باور پذیری بیشتر داستان‌هایش سهم به سزایی دارد؛ ولی در مقابل آل احمد به علت نا-آشنایی با اقتضات هرکدام از زوایای دید،

محمدی، بیروت، دار المشرق.

۱۰- دستغیب، عبدالعلی (۱۳۷۱ ش)، نقد آثار جلال آل احمد، تهران، نشر ژرف، چاپ سوم.

۱۱- زیات، احمدحسن (۱۴۱۹هـ / ۱۹۹۹م)، تاریخ الادب العربی، بیروت، دارالمعرفة.

۱۲- شیخ رضایی، حسین (۱۳۸۵ش)، نقد و تحلیل و گزیده داستان‌های جلال آل احمد،

تهران، نشر روزگار، چاپ سوم.

۱۳- عابدینی، حسن (۱۳۶۹ ش)، صد سال داستان نویسی در ایران، ج اول، تهران، نشر تندر.

۱۴- عویضه، کامل محمد محمد (۱۹۹۳م)، مصطفی لطفی المنفلوطی، بیروت، دارالکتب

العلمیة، الطبعة الاولى.

۱۵- کحالة، عمررضا (۱۹۳۳م)، معجم المؤلفین، بیروت، تراجم مصنفی الکتب العربیة،

موسسة الرسالة.

۱۶- کمالی، محمد رضا و شهولی، شاهپور، ردپای فمینسم در آثار جلال آل احمد، مجله

حافظ، شماره ۱۳، فروردین ۱۳۸۴ ش.

۱۷- منفلوطی، مصطفی لطفی (۱۴۳۰هـ)، الاعمال الكاملة، بیروت، دار النموذجية للطباعة والنشر.

۱۸- میر صادقی، جمال (۱۳۶۴ ش)، عناصر داستان، تهران، انتشارات شفا، چاپ اول.

۱۹- ندا، طه (۱۹۹۱م)، الادب المقارن، بیروت، دار النهضة العربیة.

۲۰- وادی، طه (۱۹۷۱م)، ادب المنفلوطی، قاهره، النهضة المصریة.